

عنوان و نام پدیدآور	: جشن نامه استاد سیداحمد حسینی اشکوری / به کوشش رسول جعفریان.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم؛ قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، خانه کتاب تهران، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۲۴ ص، مصور، نمونه.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۵۷۲-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: حسینی اشکوری، احمد، ۱۳۱۰ - - یادنامه ها
موضوع	: نسخه های خطی - مقاله ها و خطابه ها
موضوع	: مقاله های فارسی - قرن ۱۴
شناسه افزوده	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - . گردآورنده
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ج ۵ / ح ۱۰۰۴ Z
رده بندی دیویی	: ۰۱۰/۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۲۶۷۶۷۵



جشن نامه استاد سیداحمد حسینی اشکوری

به کوشش رسول جعفریان

چاپ اول: ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: مهارت

مرکز بخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای زاندارمیری

بن پست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۵۷۲-۷

رساله‌ای در أحوال و أفعال «باب» ضلالت مآب و تابعین او

از ملا محمد تقی هروی اصفهانی (۱۲۱۷ - ۱۲۹۹ هـ ق)
به اهتمام جویا جهانبخش^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي من علينا بمحمد نبيه ﷺ دون الأمم الماضية
والقرون السالفة

تمهید طابع

آخوند ملا محمد تقی هروی اصفهانی (۱۲۱۷ - ۱۲۹۹ هـ ق) که تراجم‌نگاران بزرگ شیعه او را «أحد أبطال العلم و فحول الفقهاء»^۲ و «یکی از أفاضل علمای امامیه» در اواخر سده سیزدهم هجری، و یکی از «مفاخر شیعه» و «ارکان دین مبین»^۳ خوانده‌اند، به شرحی که جای دیگر نوشته‌ام و مجال باز گفتنش در این مقام نیست، یکی از چهره‌های جنجال برانگیز حوزه‌های علمی آن قرن هم به شمار می‌رود.

همین اندازه اشارت کنیم که: جنجال برانگیزی شخصیت او، به همراهی کوتاه‌مدت وی با جنبش میرزا علی محمد شیرازی معروف به «باب» راجع می‌گردد؛ البته آن هم در زمانی که باب هنوز مدعی دین جدیدی نشده بود و خود را فردی مسلمان و شیعی و نماینده امام زمان علیه السلام معرفی می‌کرد و کسانی چون ملا محمد تقی هروی به احتمال این که شاید در این مدعا صادق باشد، به طرّف او جلب شده بودند.

طولی نکشید که رسوایی أحوال باب بر همگان هویدا گردید و مدّعیات پوچ جدیدی که در میان آورد جای شکی در بطلان مرام و معتقد وی باقی نگذاشت. امثال ملا محمد تقی هروی نیز در این زمان در زمره مُنکران و مخالفان او بودند. با این همه، خاطره همراهی هر

۱. پژوهشگر و مصحح متون، ایران، اصفهان.

۲. الکرام البررة، ۲۱۳/۱.

۳. ریحانة الأدب، ۳۶۵/۶.

چند کوتاه‌مدتِ ملایِ هروی با جوانکِ پَریشانِ احوالِ شیرازی در اذهان ماند و هر از چندگاه باعثِ پُرسش‌ها و نظرخواهی‌هایی از وی می‌شد.

رساله‌ای که پس از این یادداشتِ کوتاه در معرض دید و داوری خوانندگان گرامی واقع خواهد شد، اظهارِ نظری است مکتوب از ملا محمدتقی هروی درباره فتنه باب و شخصیتِ او و چرایی همراهی کوتاه‌مدتِ هروی با وی.

این رساله در مجموعه‌ای به قطع جیبی - و علی‌الظاهر، به سال ۱۳۴۲ هـ ق - در تهران به چاپ سنگی رسیده است، و چنین می‌نماید که رونوشتِ «عبدالمجید همدانی» که ترقیمه او در پایان رساله هست، اساسِ کتابتِ این چاپ سنگی بوده.^۱

رونویسگر رساله هروی، عبدالمجید همدانی، احتمالاً همان دانشمندِ پارسایی است که او را از عبادِ اوتاد قلم داده و احتمال داده‌اند که به دیدارِ حضرتِ حجتِ علیه‌السلام نیز مُشرف شده باشد (زاده ۱۲۷۶ و در گذشته ۱۳۴۶ هـ ق).^۲

به هر روی، همین «عبدالمجید همدانی» هم بانی طبع رساله بوده است.^۳ در متن این چاپ سنگی اغلاطِ فاضح و سهوالقلم‌های چشمگیری هست که نه به آخوند ملا محمدتقی هروی منسوب تواند بود، و نه به رونویسگرِ نخستین رساله‌اش، عبدالمجید همدانی. پایه و مایه دانشِ هروی از آن فراتر است که مثلاً «تواتر» را «تواطُر» بنویسد. افزون بر این، بعضی آثار وی که به خط خود او به نظر این کمین‌خادم کتاب و سنت رسیده است،^۴ نشان می‌دهد که هروی به هیچ روی مرتکب چنین بی‌رسمی‌ها نشده. بماند که بعضی این اغلاط، آشکارا «تصحیف» است، و معمولاً در مقام «روایت» و «إنشاء» است که «تصحیف» رخ می‌دهد، نه در مقام «إبداع» و «إنشاء»! عبدالمجید همدانی هم به گفته خودش، نسخه اصل را بی‌کم و زیاد و با امانت و دقت نقل کرده است. پس این همه غلط و سهو القلم، بناگزیر باید از کاتب چاپ سنگی باشد.

کثرتِ اغلاط و نادُرستی‌ها مرا ناگزیر کرد که دست به تصحیح قیاسی بگشایم، و با استمداد از قرائن و آگاهی‌های بیرونی و همچنین منابع، تصرفِ دامنه‌ورِ متکی بر استنباطِ

۱. در فهرست کتاب‌های چاپ سنگی کتابخانه شادروان استاد محدثِ ارموی، فهرست‌نگاران، این مجموعه را با تلقی اندک متفاوت با برداشت ما، شناسانیده‌اند؛ که خواهندگان تفصیل خود بدان مراجعت خواهند فرمود.

نگر: فهرست کتاب‌های چاپ سنگی کتابخانه میر جلال الدین محدثِ ارموی، ۱۴۸۵/۲.

۲. درباره این شخصیت، نگر: نقباء البشر، ۱۲۲۴/۳ و ۱۲۲۵.

۳. در پایان چاپ سنگی رساله آمده است:

«بسی و اهتمام حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی شیخ عبدالمجید صدر کربلاتی همدانی الأصل بزبور طبع در مطبعة إقبال به طبع رسید [!]. یا کافی یا باقی».

۴. شرح ملا محمدتقی هروی را بر حدیثِ هَمَام، بر پایه دستنوشته خود او (که در کتابخانه شخصی مرحوم استاد علامه آیه الله حاج سید محمد علی روضائی - طاب ثراه - نگاهداری می‌شد)، آماده انتشار ساختم. زین رو، می‌توانم گفت که با أسلوب کتابتِ او نا آشنا نیستم.

خویش را در متن چاپ سنگی روا شمارم، و البته در جمیع موارد ضبط اصلی را در پی‌نوشت گزارش کنم تا خواننده صاحب‌نظر خود داوری کند و از وقوف بر آنچه در متن سنگی آمده است - خواه دُرُست و خواه نادرُست - محروم نماند.^۱

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ^۲ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَالْجَنَّةُ لِلْمُوحِّدِينَ، وَالنَّارُ لِلْمُلْحِدِينَ، وَالصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْكَائِنَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.^۳

أما بعد، مخفی نماند بر راهروان طریقه مستقیم که این رساله‌ایست^۴ در^۵ احوال و أفعال باب ضلالت مآب و تابعین او که این بنده عاصی، محمدتقی، ابن حسینعلی هروی - عَفَاَ اللَّهُ عَنْهُمَا^۶، چون شخصی از مؤمنین دارالعباد یزد مُستفسر شد از احوال این گروه ضالّه و اصرار بلیغ نمود، لهذا مختصری از احوال او اشاره می‌دارم و می‌گویم که:

«باب» - اعنی: میرزا علی محمد شیرازی که ادعای باییت نمود - شخصی بود کاذب و خارج از جمیع مذاهب و ملل معروفه به جهت این‌که بالقطع والیقین^۸ در همه کُتب و رساله‌جات و مکاتبات که در چند سال آخر از او بروز نمود، ادعا کرد که: من همان صاحب الأمر هستم که مردم هزار سالست منتظر ظهور او می‌باشند؛ بلکه در بعضی از آن‌ها ادعا نمود که: من پیغمبر آخر الزمان می‌باشم که رجعت کردم، و تصریح کرد به این‌که من شریعت را نسخ کردم و بعد از این به شریعت سابقه عمل ننمایید، و هر کسی بعد از این منتظر رجعت پیغمبر و ائمه و انبیا بوده باشد از جاهلین است؛ و گفت: من در سالی که در مکه رفتم دیدم مردم را به امری که خودم در هزار سال قبل از این کرده بودم طواف خانه کعبه می‌کنند و من خود الحال در میان ایشان می‌باشم و مرا نمی‌شناسند و إطاعت من

۱. دسترس من به تصویر چاپ سنگی یاد شده، در گرو یاری و مهربانی دو تن از دوستان راستکار پاک اندیش بوده است: یکی، حُجَّةُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ استاد شیخ علی فاضلی - که «گردنم زیر بار منت اوست» -؛ و دوم، فاضل ارجمند، جناب آقای علی‌رضا أباذری. دادار بی‌نیاز این هر دو فرزانه فرخ نهاد را از غُمری دراز و بکام و ناز برخوردار دهاد!

۱. لله / سنگی: الله.

۳. أَجْمَعِينَ / سنگی: الاجمعین.

۴. رساله‌ایست / سنگی: رساله ایست.

۵. در / سنگی: از.

۶. عَفَاَ / سنگی: عفی.

۷. عنهما / سنگی: + که.

۸. الیقین / سنگی: الیقین.

نمی‌کنند؛ و ایضاً گفت که: مردم در هر صبح دعای عهدنامه^۱ می‌خوانند و دست بر زانو خود می‌زنند و می‌گویند: الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ! یا صَاحِبَ الزَّمَانِ!،^۲ و صاحب الزمان^۳ چند سال است که در میان ایشان موجود است و او را نمی‌شناسند!

و او^۴ و اتباع او، جمیع معاصی از زنا و لواط و شرب خمر و اکل مال مردم و غیر اینها، همه را، حلال کرده‌اند و جمیع تکالیف را قیود مردود^۵ دانسته‌اند و منکر جنت و نار و ثواب و عقاب شدند و معنی توحید را این قرار داده‌اند که: باید این همه چیز را شیء واحد دانست؛ زن خود را با زن غیر و مال خود را با مال غیر تفاوت نگذاشت؛ یکی را حلال و دیگری را حرام نباید شمرد؛ نماز را جهت قرب خداوند و زنا را جهت بُعد او نباید دید؛ بلکه همه را به یک سنخ^۶ باید دانست. و حدیث «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا^۷ الرُّبُوبِيَّةُ»^۸ را، به زعم باطل خود، دلیل دانسته‌اند، و گفتند: در این زمان عبودیت به نهایت رسیده^۹ و مردم در مقام ربوبیت می‌باشند و مقتضای ربوبیت آنست که محکوم کسی نباشند و تکلیف بر ایشان

۱. مُراد، همان «دعای عهد» معروف است که در کتاب شریف مفاتیح الجنان هم آمده و مأنوس و معهود اهل ایمان است.

۲. نگر: بحار الأنوار، ۹۷/۵۳ - در گفت‌آورد از مصباح الزائر ابن طائوس (ره).

نیز سنخ: همان، ۲۸۶/۸۳ (در گفت‌آورد از «الکتاب العتیق»)، و همچنین نگر: همان، ۱۱۲/۹۹.

۳. صاحب الزمان / سنگی: + در.

۴. یعنی: علی محمد شیرازی (باب).

۵. قیود مردود / سنگی: قیود و مردود.

۶. سنخ / سنگی: سنخ. شاید هم محرف «نسق» باشد.

۷. کنهها / سنگی: کنه.

۸. العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة این عبارت که زبانزد کثیری از عرفانگرایان و باطن‌گرایان متأخر ما بوده است، در کتاب مصباح الشریعة منسوب به امام صادق (علیه السلام) - از قول آن حضرت نقل گردیده است (نگر: مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ترجمه و شرح: حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ هـ. ش، ص ۴۵۳ - الباب المائة فی حقیقة العبودیة -)؛ و تا آنجا که می‌دانیم ریشه اشتها آن در میان باطن‌گرایان و عرفانگرایان شیعی همین مصباح الشریعة است، که البته انتساب آن به امام صادق (علیه السلام) - خطاست، و از چشم انداز دانش حدیث، بدان وثوقی نه.

در نوشتارهای بازمانده از ابو عبد الرحمن سلمی (ف: ۴۱۲ هـ ق)، از «واسطی» منقول است که گفته: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ لِنَفْسِهِ فَإِنَّمَا يَعْبُدُ نَفْسَهُ، وَ مَنْ عَبَدَ مِنْ أَجْلِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ، وَ مَنْ عَبَدَ بِمَعْنَى أَنْ الْعُبُودِيَّةَ جَوْهَرَةٌ تَظْهَرُهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَقَدْ أَصَابَ.» (تفسیر السلمی، تحقیق: سید عمران، ط: ا، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ هـ ق، ۱۷۴/۲).

به نظر می‌رسد سخن این صوفی را با آنچه در آن متن صوفیانه کهن موسوم به مصباح الشریعة آمده است، قرابتی باشد.

۹. رسیده / سنگی: + و مردم در این زمان عبودیت آن‌ها به نهایت رسیده.

این افزونه، به گمان من، حاصل خطای ذهن و بصر کاتب و التقاط نا بجای او از عبارت پسین و پیشین است؛ و العلم عند الله.

نباشد و هر یک ربی هستند مستقل و آنچه خواهند و اراده نمایند از ترک واجبات و از فعل مُحَرَّمات منعی برای ایشان نباشد و هر یک از ایشان در مرتبه «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» و يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ^۲ و لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ^۳ باشند. خلاصه آن که این کُفر و زندقه‌ها در نوشتجات او مذکور بود، و در میان أصحاب او مشهور است. هر کس خواهد رجوع کند به رأی العین ببیند، خصوصاً در کتاب بیان او که به لسان فارسی نوشته و شریعت جدید و احکام مُبدَعه^۴ خود را بیان نموده و آدابی و تکالیفی برای مُریدین خود جعل نموده و در مقامی تصریح کرده که: این تکالیف به جهت کسانی [است] که بر سرائر واقف نشده‌اند، و اما آن که بر حقیقت امر مطلع شد، تکلیف و آدابی برای او نیست، بلکه او مُستغنی از همه احکام و فاعل مختار است در هر مقام.

و بالجمله این مطالب از او به حد قطع و یقین، بلکه به حد ضرورت رسیده. اُتباع و مُریدان او اگر نترسند و تقیه نکنند، همه اینها را اعتراف می‌کنند. و بعد از ثبوت این اعتقادات می‌گوئیم که:

بُطلان این مذهب، أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ است؛ و جماعتی که تابع او شده‌اند، به أدله چندی که خودش و أصحابش با هم بافته‌اند متمسک^۵ شده‌اند، و بُطلان آن اگر چه نزد مُسلمی، بلکه در نزد هر ذی شعوری، واضح و مبین است، ولیکن به جهت تنبیه غافلین اشاره از بعضی از آن‌ها نموده می‌گوئیم که: عمده أدله او و تابعین او این است که در اول امر ادعای باطلی نکرد، بلکه مدعی آن شد که: منم باب امام عَلِيٍّ^۶ و قریه ظاهره^۷ و واسطه بین او و سایر اَنام و علوم [و] احکامی که از من بروز می‌کند^۸ همه آن‌ها قطعی و یقینی از جانب امام عَلِيٍّ^۹ - است و چون احکام سایر مجتهدین ظنی نیست. مردم مکلفند که در جمیع اُمور متابعت من نمایند. و دلیل او برای مدعایش این بود که هر مطلبی را به سبک آیات قرآنیّه بلا تأمل می‌نویسم و خُطَب و ادعیه و زیارات و مطالب علیّه و علمیّه^{۱۰} که از من

۱. سنج: قرآن کریم، س ۳ (آل عمران)، ی ۴۰؛ و س ۱۴ (إبراهیم)، ی ۲۷؛ و س ۲۲ (حج)، ی ۱۸.

۲. سنج: قرآن کریم، س ۵ (مائده)، ی ۱.

۳. سنج: قرآن کریم، س ۲۱ (انبیاء)، ی ۲۳.

۴. مُبدَعه / سنگی: مُبدع.

۵. متمسک / ضبط سنگی به «مستمسک» مانده‌تر است.

۶. این تعبیر «قریه ظاهره» را که باب بر خود إطلاق کرده است، مانند بسیاری از دیگر تعابیر و مُصطَلحاتش، از نصوص اسلامی، وام (بخوانید: انتحال!) کرده و با تأویلی مُغلَظ در حق خویشان به کار داشته است.

از برای ریشه اصطلاح «قریه ظاهره»، نگر: قرآن کریم، س ۳۴، ی ۱۸؛ و از برای یک پیشینه تأویلی آن در بعض متون شیعی متقدم که به کار تأویل جویان سپسین می‌آمده، نگر: تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، السید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی النجفی، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي - عَلِيٍّ^{۱۱} - ط: ا، قم. ۱۴۰۷ هـ ق / ۱۳۶۶ هـ ش، ۴۷۳/۲.

۷. می‌کند / سنگی: می‌کنم و.

۸. علمیّه / ریخت مسطور در سنگی را با اندک تسامحی، «عالیه» هم می‌توان خواند.

سؤال می‌شود بدون تأمل^۱ و تفکر بر قلم من جاری می‌شود - غلط کرده - بلکه او^۲ گفته که: این صنعتی^۳ است از جانب خداوند که بر دست من جاری می‌شود و کل خلق عاجزند از نوشتن به این نحو. پس ادعای من امریست ممکن عقلاً و شرعاً و بینة و حجّت من شیئی است^۴ که همه خلق از یتیان به مثل آن عاجزند. پس آنچه از من صادر شود، همه حق است و متابعت من بر کل^۵ واجب است.

جواب از این دلیل آنست که به قطع و یقین معلوم شد از نوشته‌جات او و به تواتر^۶ به حدّ ضرورت رسیده معلوم شد که ادعای او در آخر امر نه همین قدر بود که: من بابم از جانب امام - ع - و واسطه‌ام میان او و سایر آنان؛ بلکه مدعی نبوت و امامت بود، بلکه الوهیت را نیز ادعا می‌نمود. و از اول تصانیف او چون تفسیر سوره یوسف ظاهر می‌شود که در اول امر نیز همین امور مکنون خاطر او بوده و لکن به جهت مصلحت امر خود تصریح به این نمی‌نمود. و در این هنگام می‌گوئیم که: اگر این شخص پیغمبر آخرالزمان باشد که رجعت کرده باشد یا امام باشد که ظاهر شده باشد، باید که صفات پیغمبر و امام جمیعاً در او موجود باشد و افضل از همه موجودات و دارای جمیع کمالات باشد و در اخبار متکثره وارد است که حجّت خداوند، عالم به احوالات کل موجودات [است] و هر چیزی را که می‌خواهد^۷ بداند می‌داند. و بر هر ذی شعوری که معرفت به خدا و انبیاء او [داشته] باشد، معلوم است که پیغمبر و امام، بعد از رجعت، اگر اکمل از اهل زمان قبل از رجعت نباشند، آنقص هم نباید باشند.

و این شخص که مدعی بود که: من پیغمبر آخر زمان می‌باشم که رجعت کرده‌ام، هیچ کرامت و خارق عادت نداشت و از احوال احدی مطلع نبود و خود معترف بود به این که: از علوم متعارفه^۸ در میان مردم چون صرف و نحو و نجوم و هندسه و طب و اصول و فقه و غیره اطلاعی ندارم، و در مسائل فقهیه هم از طریقه فقها و اقوال ایشان مطلع نبود و غالب مسائل را، به حدس و تخمین، یا به نحوی که به فهم ناقص خود از ظاهر آیه یا حدیث فهمیده بود، می‌گفت، که دخلی به سؤال نداشت. و در الفاظ صادره از ایشان و

۱. تأمل / سنگی: تامل (یا چیزی شبیه به آن).

۲. کذا فی المطبوع.

۳. او / سنگی: که و (یا چیزی شبیه به آن).

۴. صنعتی / ریخت مسطور در سنگی را «صفتی» هم می‌توان خواند.

۵. است / سنگی: ایست.

۶. کل / سنگی: کلّ.

۷. به تواتر / سنگی: بتواتر.

۸. می‌خواهد / سنگی: می‌خواهند.

۹. متعارفه / چنین است در سنگی (با نیم یاء اضافه - که در اصطلاح متسامحانه، «همزه» ی پایانی می‌خوانندش -)

کلماتِ جاریه از قلمِ او [خطا] بسیار بود، و اشتباه و خبطِ بسیار از او صادر می‌شد، و گاهی به مقتضیاتِ خیالاتِ واهی^۱ خود، بعضی وعده‌ها یا خبرها می‌داد و همه آن‌ها دروغ و غلط و خُلف می‌شد.^۲ و آنچه ذکر نمودم اَشهد الله^۳ و کفی به شهیداً همه آنها^۴ در نزد حقیر در ظهور و وضوح مانند آفتاب تابانست و اکثر آن‌ها را مکرر به رأی العین^۵ مشاهده نمودم و به گوش خود بلافاصله و واسطه شنیدم.

و زیاده بر اینها اموری دیگر هست که این مختصر گنجایش ذکر آن‌ها را ندارد. خلاصه آن که کسی که به این اوصاف باشد، از جمله بدیهیاتست که نه پیغمبر است و نه امام؛ و هرگاه مدعی یکی از این دو مقام شود، بالضروره کاذب و مُفترِست، و در حقیقت منکر خدا و ائمه است، زیرا که پیغمبر آخر زمان که اُشرف و افضل از همه موجودات است – حتی از انبیاء مُرسَلین و ملائکه مُقرَبین –، هرگاه بعد از رجعت به این جهالت و عجز باشد، و خاصیتِ عقاقیر^۶ و ادویه^۷ که عوام از اطباء^۸ می‌دانند نداند، و از آنچه از حواس ظاهره او مخفی هست اصلاً مطلع نباشد، و عاجز باشد از آن که مریضی را شفا دهد یا صحیحی را مریض نماید، و [با] ادعای ظهور دولتِ حقّه و اضمحلال دولتِ باطله، اُغلب اوقات مغلوب غالب ناس باشد که ایشان [را] رعیت، بلکه عبیدِ خود می‌داند، بلکه نیز جاهل باشد به احوال آن‌ها و عاجز باشد از آنچه آن‌ها بر آن قادرند، پس احوال پیغمبران دیگر که مقام ایشان پست‌تر است چون است؟! و خدائی که پیغمبرانش به این عجز باشند، یا خدائست جاهل – العیاذُ بالله! –، و یا عاجز از آن که پیغمبری کامل^۹ داشته باشد، و این فی الحقیقه انکار خداوندگار است و انکار همه انبیاء او است. این است مُجَمَّلِ کلام^{۱۰} در بطلان ادعای این مدعی. اُمّا جواب از حجتِ او، پس این است که حجتِ وقتی حجت است که ادعای صحیح و ممکن باشد و با ظهور کذب و بُهتانِ ادعا، اگر هزار خارقِ عادت از او صادر شود، حجت نخواهد بود؛ زیرا که حجت^{۱۱} امورِ خارقه عادت در صورتی است که

۱. واهی / سنگی: واهی.

۲. می‌شد / سنگی: + و دروغ.

۳. الله / سنگی: اله.

۴. آن‌ها / سنگی: + را.

۵. به رأی العین / سنگی: برؤی العین.

۶. عقاقیر (جمع عَقَار) یعنی: داروهای گیاهی.

۷. ادویه / سنگی: ادویه.

۸. اطباء / سنگی: اطباء.

۹. جاهل العیاذ... کامل / این فقره، در محل بُرَشِ سنگی جای گرفته و قرائتِ بعضی کلمات به حدس و قیاس آمیخته است.

۱۰. کلام / سنگی: + و.

۱۱. حجت / سنگی: حجت [کذا].

مدعی ادعای صحیح نماید و آن امر خارق را حجت و دلیل صدق خود قرار دهد؛ چه، در این صورت اگر آن شخص باطل و کاذب باشد، بر خداوند لازمست که ردع او نموده کذب او را ظاهر نماید و اما بعد از ظهور کذب و فساد دعوی احتیاج به ردع دیگر نیست. اگر گویند: در اول امر ادعای او ممکن بود، نه امر باطلی، و این حجت به جهت اثبات این ادعا است و بعد از ثبوت آن که عبارت از باییت و حجت^۱ اقوال او باشد، آنچه گوید و ادعا کند صادق خواهد بود و تکذیب او غیر جایز، بلکه تصدیق او باید نمود، جواب گوئیم که: اگر مسلم داریم که در اول امر بجز باییت ادعای دیگر نداشت، شکی نیست که باییتش ادعا می‌نمود که تالی مرتبه امامت بود و خود را افضل و اکمل از جمیع رعیت می‌دانست و اطاعت و معرفت خود را بر جمیع ایشان^۲ لازم می‌شمرد. و ادعای این مقامات و امثال آنها در کلمات او زیاده از آنست که در این مختصر گنجید. و کسی که مدعی این مقاماتست باید حاکی باشد صفات^۳ و کمالات^۴ امام - ع - را، و آینه سرپای‌نمای او باشد. و چون صفات و احوال این مدعی معلوم شد، ادعای این مراتب از او مانند^۵ ادعای نبوت و امامت کذب محض خواهد بود، و حجت او با ظهور بطلان و کذب ادعای او باطل خواهد بود. و حال آنکه حجت او که عبارت از نوشته‌جات او است، قابل حجت^۶ نیست؛ زیرا که مشتمل است بر الفاظ رکیکه و اغلاط^۷ کثیره و عبارات نامربوطه^۸، بلکه بعضی از عبارات او را معنی محصلی نیست و خودش معنی صحیحی از برای آنها نمی‌دانست. بعضی را حقیر از او سؤال نمودم؛ خداوند شاهد است که مکرر در مقام بیان او برآمد و نتوانست که معنی صحیحی از برای او بیان کند و گاهی می‌گفت: به هر معنی که خود می‌فهمید و صحیح می‌دانید بر آن معنی عمل نمائید. و با^۹ قطع نظر از اغلاط و اشتباهاتی که ذکر شد، مسلم نیست که همه خلق از ایشان به مثل آن عاجز باشند، بلکه به اندک ممارستی می‌توان بسرعت مانند^{۱۰} او نوشت، و جمعی از اصحاب او به سرعت او مانند او می‌نوشتند، بلکه بعضی خود را أسرع^{۱۱} تر از او می‌دانستند در خوبی و صحیحی چنان که جناب مستطاب

۱. حجت / چنین است در سنگی.

۲. ایشان / سنگی: انسان.

۳. صفات / در سنگی قدری ریختگی دارد و قرائت ما به حدس و گمان آمیخته است.

۴. مانند / سنگی: مانده.

با توجه به سیاق عباراتی که خواهد آمد و نوع اغلاط کتابتی سنگی، بس مستبعد است که در این مورد و نظیر آن «مانده» بیاید خواند.

۵. حجت / سنگی: حجة. دور نیست که صواب «حجیت» باشد.

۶. نامربوطه / چنین است در سنگی.

۷. با / سنگی: یا.

۸. مانند / سنگی: مانده.

۹. أسرع تر / چنین است در سنگی.

رساله‌ای در احوال و أفعال «باب» ضَلَّات مَاب و تابعینِ او / جویا جهانبخش / ۴۰۱

عمدة العلماء و زبدة الفضلاء^۱، آقای آقا میرزا ابراهیم شیرازی خوشنویس که غالب^۲ کتبه‌های صحن مقدس حضرت اَبی عبدالله (عَلَيْهِ السَّلَام) [و] روحی و روح^۳ العالمین له الفداء^۴ - به خط آن بزرگوار است، نقل نمود که در مجلس تبریز^۵ او و سایر علماء^۶ و ناصرالدین شاه شهید^۷ حاضر^۸ بوده بعضی از تفصیل او را سپهر در جلد کتاب ناسخ در أحوالات قاجاریه نوشته^۹ در همان مجلس سه نفر معجزه او را باطل نمودند که یکی از ایشان آقا میرزا ابراهیم مرحوم بوده. تفصیل او خیلی است. هر کس خواهد رجوع نماید. دیگران هم نوشته‌اند. باری، بعد از آن که بنابر این شود که کلامی را اگر چه از مهملات باشد، توجیه و تأویل نمایند و در جانب ألفاظ نیز بنابر اعتقاد باب^{۱۰} حدود را مرتفع دانسته رفع و نصب و جر^{۱۱} را یکسان شمردند و صحیح و غلطی در کلام ندانند چنان که حلال و حرامی در احکام نمی‌دانند امر آسان‌تر می‌شود؛ چه، در این صورت کسی که قادر باشد بر تعبیر

۱. زبدة الفضلاء / سنگی: زبدة الفضلاء.

۲. غالب / سنگی: قالب.

۳. روح / چنین است در سنگی. احتمالاً: أرواح.

۴. الفداء / سنگی: الفداء.

۵. تبریز / سنگی: «تبریر» - و يمكن أن يُقال: له وجه!

۶. علماء / سنگی: علماء.

۷. چنین می‌نماید که واژه «شهید» افزوده رونویسگر باشد.

۸. حاضر / سنگی: خاطر.

۹. نگر: ناسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه)، ج کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۵۳ هـ ش، ۱۲۶/۳ - ۱۳۰.

از برای گزارش مجلس یاد شده، همچنین نگر: گفت و شنودهای سید علی محمد باب با روحانیون، تحقیق و پژوهش: حسن مرسل‌وند، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸ هـ ش، ص ۴۹ - ۶۰ و ۱۳۰ - ۱۴۴.

۱۰. اِشَارَت است بدان که باب و پیروانش در مقام توجیه أَغْلَاطِ لَفْظِي و خطاهای دَسْتُورِي که از وی سر می‌زد، ادعا می‌کردند که «قواعدِ نحویه و صرفیه منسوخ شده» (گفت و شنودهای سید علی محمد باب...، ص ۱۲۴)؛ و سائلی از حقیقتِ نحو و صرف سؤال کرده و او جواب نوشته بود که: نحو مأخوذ از محو است، و صرف مأخوذ از صحو است، و این هر دو مانند آدم و حوا زوجین بودند، در جَنَّتِ اَحدِیَّتِ اِقامت داشتند، پس ولایت و دوستی ما را به آن‌ها عرض کردند و آن‌ها در قبول آن تَقَاعُد و رزیدند، خداوند به مکافات این تقصیر آن‌ها را از آن مقام تَجَرُّد به علم* ألفاظ تنزّل داده، به قیدِ اِعراب و بند مقید کرد. این اوقات که نور وجود ما از مشرقِ ظهور* طالع شد، آن‌ها از درِ اِنَابَت درآمده توسّل به ما جُستند؛ پس ما این قیود را از گردن آن‌ها برداشتیم؛ حال، این قیود از آن‌ها مرتفع است؛ یعنی: معلوم و مجهول و فاعل و مفعول و لازم و متعدی و مُعَرَّب و مَبْنِی و اُمثال آن‌ها که در علم صرف و نحو قواعدی برای آن‌ها معین است، فرقی ندارد.» (همان، همان ص). در این باره، نیز نگر: همان، ص ۶۲.

* كذا فی المطبوع؛ ظ: عالم.

* طابع، در اینجا یک «و» در میان قُلُوب افزوده، که بیجاست، و - عَلَی الظَّاهِر - نمودار ناآشنائی وی با شیوه تعبیر و سیاق کلام در این بافت و زمینه و زمانه.

۱۱. جر / سنگی: جر [کذا]

نمودن از مطالب به کلام عربی و او را اندک فطانت و زیرکی باشد، به سرعت تمام چیزی می‌نویسد^۱ اگر بر ألفاظش^۲ بحثی^۳ رود، جواب خواهد داد که: چون حدود مرتفع است، غلطی در کلام نمی‌باشد؛ و اگر از معنیش سؤال شود، چون باب توجیه و تأویل واسع^۴ است، تأویل خواهد نمود، بلکه معانی متعدده برای او به هم خواهد بافت!

اگر^۵ کسی بحث کند که این شخص اگر باطل بود چرا مطالب علمیّه^۶ و معارف علمیّه^۷ و خُطَب و مناجات و ادعیه^۸ از او صادر می‌شد، جواب آنست که: صدور^۹ این امور دلیل بر حقیّت شخص نمی‌شود؛ چه، امثال این امور از بسیاری کفره و فسقه و اهل مذاهب باطله نیز صادر شده، بلکه بسیار می‌شود که امور دقیقه در رقیقه و افعال عجیبه و غریبه، بلکه خارق عادات و اخبار از مغیبات از ایشان صادر می‌شود. و قد قالُ الله - تعالیٰ - : «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»^{۱۰}، و در اخبار مأثور است که به قدری که ملائکه^{۱۱} بر ولی حق نازل می‌شود و او را خبرها می‌دهد،^{۱۲} به همان عدد، بلکه بیشتر، جن و شیاطین بر ائمه ضلالت نازل می‌شود و او را خبرها می‌دهند^{۱۳}.

و در حدیث معراج وارد است که: یا أحمد! إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا جَاعَ بَطْنُهُ وَ حَفِظَ لِسَانَهُ عَلَّمَتْهُ^{۱۴} الحکمة، و إن کان کافراً تَکُونُ حَکْمَتُهُ حِجَّةً عَلَيْهِ وَ وَبَالاً، و إن کان مؤمناً تَکُونُ حَکْمَتُهُ^{۱۵} [له] نوراً^{۱۶} و بُرْهَاناً^{۱۷} وَ شِفَاءً وَ رَحْمَةً^{۱۸}.

۱. می‌نویسد / سنگی: مینویسند.

۲. ألفاظش / سنگی: الفاظش.

۳. بحثی / سنگی: بخشی.

۴. واسع / سنگی: واسعی.

۵. اگر / سنگی: که.

۶. علمیّه / چُنین است در سنگی.

۷. علمیّه / چُنین است در سنگی.

۸. ادعیه / سنگی: ادعیه [کذا].

۹. صدور / سنگی: صدو.

۱۰. لیجادلوکم / سنگی: لیجادلوهم بالباطل.

احتمالاً از حافظه نوشته شده و لذا چُنین سهوی رخ داده است.

۱۱. قرآن کریم: س ۶، ی ۱۲۱.

۱۲. ملائکه / سنگی: ملائیکه.

۱۳. می‌دهد / سنگی: + و.

۱۴. می‌دهند / چُنین است در سنگی.

۱۵. سنج: الکافی، طه غفاری، ۲۵۳/۱ (باب فی شأنِ إنا أنزلناه فی لیلَةِ القدر و تفسیرها، ش ۹).

۱۶. علمته / سنگی: علمیه (یا چیزی شبیه به آن).

۱۷. تَکُونُ حَکْمَتُهُ / سنگی: یَکُونُ حَکْمَهُ.

۱۸. نوراً / سنگی: انواراً (بدون نقطه نون).

پس این شخص مدّعی می‌توان بود^۳ که در اوّل امر صاحب آن عقایدِ فاسده باشد و ریاضت^۴، فی الجمله علمیت تعلیم^۵ او شده باشد، و این را مستند خود نموده در مقام تدلیس و تلبیس خود را متشبّث^۶ به امام - ع - نموده به لباس علم و تقوی درآمده تا آن‌که تواند بتدریج ترویج عقایدِ باطله خود نماید و ریاستِ عامّه برای خود تحصیل کند، و می‌تواند بود که مانند^۷ بلعمین باعورا^۸ که صاحب اسمِ اعظم بود و به سبب^۹ متابعتِ نفسِ اسمِ اعظم از او گرفته شده و^{۱۰} از جمله گمراهان گردید چنان که خداوندِ عالم در سوره اعراف خبر از آن داده^{۱۱}، این شخص نیز در اوّل امر از جمله مؤمنین و موثقین^{۱۲} و مقدّسین بوده و به سبب زهد و تقوی و ریاضت^{۱۳} صفای ذهنی به هم رسانیده و قلیلی از علم و حکمت تعلیم او شده و بعد از آن به خیالاتِ فاسده و اغوای^{۱۴} شیطان^{۱۵} از طریقه حقه منحرف شده خود را پیغمبر و امام دانسته نسخِ شریعت و احکام نموده و چون امر او به اینجاها رسید و این دعاوی از او صادر شد، خداوندِ عالم او را رسوا کرد و به نهایتِ ذلّت او را هلاک نموده، بدن او را - چنان که جمعی دیدند^{۱۶} [و] نقل کردند^۱ طعمه^۲ سگان ساخته تا بطلان او بر همه ذی شعوری مخفی نماند.^۳

→

۱. برهانا / سنگی: برکتاً.
۲. إرشاد القلوب دیلمی، طه الشّریف الرّضی، ۱۴۱۵ هـ ق، ۲۰۵/۱.
۳. می‌توان بود / چنین است در سنگی.
- درست - یا: درست‌تر - آن بود که «می‌تواند بود» باشد؛ چنان که لختی سپس‌تر در همین متن دیده می‌شود.
۴. و ریاضت / سنگی: دریافت.
۵. تعلیم / سنگی: بقلم.
۶. متشبّث / سنگی: منشیث.
۷. مانند / سنگی: ماننده.
۸. بلعمین باعورا / درباره وی، نگر: بحارالأنوار، ۳۷۷/۱۳ - ۳۸۰.
۹. به سبب / ریختِ مسطور در سنگی را «سبب» نیز می‌توان خواند؛ لیک در قیاس با کتابتی مشابه در سطور سپسین، همین خوانش را برگزیدیم.
۱۰. و / چنین است در سنگی.
۱۱. نظر نویسنده، به آیه ۱۷۵ از سوره مبارکه اعراف است: «وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»، و آیه پس از آن. مشهور است که مقصود از این شخص مذکور در قرآن، بلعمین باعورا است.
- تفصیل را، نگر: التّبیان شیخ الطّائفه طوسی، طه احمد حبیب قصیر العاملی، ۳۱/۵ و ۳۲؛ و: مجمع البیان طبرسی، طه. اعلّمی، ۳۹۴/۴؛ و: مجمع البحرین طریحی، طه. السّید احمد الحسینی [الاشکوری]، ۴۳۳/۲ و ۴۳۴ (ذیل «سلخ»).
۱۲. موثقین / سنگی: مؤتقین.
۱۳. و ریاضت / سنگی: دریافت.
۱۴. اغوای / سنگی: اغوائی.
۱۵. شیطان / سنگی: سلطان.
۱۶. دیدند / سنگی: دیدن.

نمی‌دانم این چگونه پیغمبر و امامی بود که مردم هزار سال و زیاده منتظر آن بودند که ظاهر شود و دین حق را ظاهر کند و مؤمنین را عزیز و کافرین را ذلیل نماید، و چون ظاهر شد، این همه کُفر و زندقه از او بُروز کرد و خود و أصحاب او پیوسته در خوف و بیم و ذلت و خواری^۴ بودند تا این که خداوند قهار به انواع مختلفه آن‌ها را هلاک گردانید؟! آیا این شخص بود آن که خداوند در حق او فرموده:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و در موضع دیگر فرموده: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَنَجْعَلَنَّهُمْ خُلَافَةً لِلْإِسْلَامِ إِنَّهُمْ يَخِفُّونَ»^۵ آیا این بود سَفِينَةُ النَّجَاةِ و عِلْمُ الْهُدَى والدَّاعِي إِلَى^۶ كِتَابِ اللَّهِ^۷ و قائم بدین الله^۸ و معز اولیائش و مذل أعدائش و الَّذِي يَمْلَأُ^۹ الْأَرْضَ عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً إِلَى غير ذلک^{۱۰} از اوصافی که در حق او وارد شده؟! این است آن که در دعای شبهای ماه مبارک فرموده: اللَّهُمَّ! أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ^{۱۱} نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ^{۱۲}؟ این بوده است آن دولت کریمه که در همان دعا فرموده: اللَّهُمَّ! إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تَعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ^{۱۳} - تا آخر -؟ این بود که در اخبار متکثره، بل متواتره،

۱. کردند / در سنگی، به علت ریختگی، مقروء نیست. به حدس و قیاس ضبط شد.

۲. طعمه / در سنگی، حرف نخست، به علت ریختگی ناپیداست.

۳. در ناسخ التواریخ آمده است:

«... جسدش را روزی چند در میان شهر به هر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه درانداختند و خورد جانوران ساختند.» (ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه - ج اسلامیة، ۳ / ۳۰۵).

بعض منابع بابی و بهائی، چه بسا برای استخلاص از این فرجام اشمئزازانگیز، گزارشهای دیگری را درباره عاقبت جسد او مجال طرح داده و فرضیه دفن جسد را از سوی برخی از هوادارانش پیش کشیده‌اند.

۴. خواری / سنگی: خاری.

یادکردنی است که املای «خار» و «خاری» به جای «خوار» و «خواری»، گویا نزد بعض گذشتگان مقبولیتی داشته و اینجا و آنجا بارها دیده شده است.

نیزنگر: یادداشت ما در: مِلْحَقَاتِ صَحِيفَةِ سَجَادِيَّة، ص ۹۴، و ۱۲۸.

۵. قرآن کریم: س ۹، ی ۳۳؛ و: س ۶۱، ی ۹.

۶. فی / سنگی: من.

۷. کَانُوا / سنگی: کَانُوا.

۸. قرآن کریم: س ۲۸، ی ۵ و ۶.

۹. الدَّاعِي إِلَى / سنگی: اوداعی این.

۱۰. الله / سنگی: اله.

۱۱. الله / سنگی: اله.

۱۲. يَمْلَأُ / سنگی: يَمْلَأُ.

۱۳. ذلک / سنگی: ذالک.

۱۴. سُنَّةَ / سنگی: سَنَتَهُ.

۱۵. إقبال الأعمال ابن طائوس، تحقیق قیومی اصفهانی، ط: ۱، ۱۴۲/۱.

علاماتی چند از برای ظهور او وارد شده چون صیحه آسمانی و خروج دَجَّال و سُفْیانی؟ آیا این بود که بعد از ظُهور خطیب را در مسجد الحرام می‌کُشت و در مکه و مدینه و کوفه کرامات و معجزات چند ظاهر می‌شد؟ و بالجمله، جمیع این گونه ادعیه^۱ و اخبار، مُکَذَّب این جماعت است و ایشان همه را به تاویلاتِ نَفْسَانِیّه^۲ توجیهات نموده‌اند که قابل ذکر نیست. یکی را به خیال فاسدِ خود «دَجَّال» گفتند و دیگری را «سُفْیانی» پنداشتند و بر مردم طعن زدند که چنان که یهود، منتظر پیغمبر آخر زمان می‌باشند که بعد از این ظهور نماید، و حال آن‌که صاحب الزَّمان آمد و آنچه باید ظاهر نماید ظاهر شد و جماعتی که در نصرتِ باب در مازندران کُشته شدند، آن‌ها را اُنَبیاء^۳ و اُئِمّه دانسته که رجعت کرده بودند و اُکثر این اُنَبیاء^۴ و اُئِمّه، خصوصاً رؤسای ایشان را این حقیر می‌شناخت و با ایشان معاشرت کرده بودم.

نمی‌دانم اینها چگونه پیغمبرانی بودند که غالب ناس در کمالاتِ معنویّه و صوریّه بمراتبِ اُکمل و اُفضّل از آن‌ها بودند و در جهل و عجز بآ عامّه ناس شریک بودند! بلی، آن صاحب الزَّمان را این پیغمبرانِ اَعوان و اَنصار باید باشند!! و فاطمه زهرا ی این قوم، باید آن ملعونه فاجره که ملقبه است به «قِرّة العین» و «طاهره»^۵ بوده باشد که جمیع مُحَرّمات را حلال می‌دانست و در مَلاعِم از اصحاب خود بسیاری را از آن‌ها مرتکب شد و اوّل کسی بود که این اقوال و اَعمالِ شنیعه را که زبانِ حیا می‌کند از اِظهار آنها، از او ظاهر شد! اگر کسی گوید که: با ظُهور^۶ بطلان این امر، سبب چه بود که خودت در اوّل امر اِقدام و همراهی با او نمودی؟ (این سؤال را جمعی از علماء و فضلاء که از شاگردانِ مَرحوم مغفور

→

در متن مصباح المتجّد شیخ الطائفة طوسی (ط. مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ هـ ق، ص ۵۸۱)، به جای «سنّه نبیک»، «ملّه نبیک» آمده است.

۱. ادعیه / سنگی: ادعیه [کذا].

۲. نفسانیّه / سنگی: + و.

۳. اُنَبیاء / سنگی: انبیاء.

۴. اُنَبیاء / سنگی: انبیاء.

۵. مقصود، فاطمه (ملقب به: زَرین تاج، متخلص به: طاهره / ۱۲۳۳ - ۱۲۶۸ هـ ق)، دخترِ ملا صالح بزغانی قزوینی، است که نخست شیخی شد و با سید کاظم رشتی به مکاتبه پرداخت و سید کاظم رشتی او را «قِرّة العین» خواند. پَسان‌تر در شمار نخستین هجده نفری که دعوت سید علی محمد باب را اِجابت کردند (و - اصطلاحاً - در سنّت بابی، «حروفِ حَی» خوانده می‌شوند) قرار گرفت و باب به او لقب «طاهره» داد. وی در عراق و ایران به تبلیغ بایبگری پرداخت و موجب اعتراضها و ناآرامیهای دامنه‌داری شد. حتّی در جنگِ بابیان با مردمِ عادی و قوای دولتی در مازندران حضور داشت. از مشهورترین وقایع این زن، حُضور بی‌حجابِ وی در میانِ هوادارانِ باب در دشتِ «بدشت» (در نزدیکیِ شاهرود) است. وی عاقبت در تهران به امرِ ناصرالدین شاه و وزیرش، میرزا آقاخان نوری، کُشته شد.

از نکاتِ شایانِ توجّه آن است که بعضی اشعاری که با آب و تاب به او نسبت داده‌اند، منحول و در واقع از سراینده‌گانی دیگر است.

۶. ظُهور / سنگی: + و.

آخوند ملا محمدتقی هروی که مصنف این کتاب است [بودند]، سؤال نمودند؛ من جمله آنها، آقای حجة الإسلام أعلم العلماء شیخ المجتهدین آقای آقا میرزا فضل الله^۲ مازندرانی - دام ظلّه - که بالفعل حیات دارند [و] در حرم مطهر حضرت أبوالفضل عباس علیهما السلام جماعت می‌باشند^۳ برای این حقیر نقل کرد، و من جمله، سید العلماء والمحققین آقای آقا سید حسن کشمیری که از جمله علماء اعلام^۴ و امام جماعت در حرم مطهر حضرت سیدالشهدا علیهما السلام بود،^۵ و من جمله، آقای حجة الإسلام آقای آقا شیخ عبدالهادی مازندرانی که أعلم علمای کربلا است که بالفعل حیات دارند،^۶ از او سؤال نمودند که: سبب همراهی شما با میرزا علی محمد باب چه بود؟ جواب فرمودند که:^۷ من در اخبار و روایات متواتره و متکثره دیده بودم از علائم^۸ ظهور، خروج سید حسنی^۹ است که خروج می‌کند و مردم را دعوت به سوی حق^{۱۰} می‌کند. مرا گمان این که شاید این سید همان سید حسنی^{۱۱} باشد؛ چند مجلس رفتن او را ملاقات نمودم؛ بعد معلوم شد آنچه معلوم شد که مرقوم شد. تا اینجا دستخط و فرمایشات مرحوم مغفور آخوند ملا محمدتقی هروی بود که این خادم العلماء، عبدالمجید همدانی، در کربلا، در حرم محترم حضرت ابی عبدالله^{۱۲} - روحی له الفداء^{۱۳} - از روی نسخه اصل نوشتم. ابداً کلمه [ای] زیاد و کم ندارد؛ بدون غلط؛ و التماس دعا از جمیع مؤمنین دارم؛ و کان حرر ذلک فی [ال-] حرم الحسینی، فی جمعه سلخ شعبان سنه ۱۳۴۰.

هر که خواند دعا طمع دارم زان که من بنده گنهکارم

→

۱. علماء / سنگی: علماء.
۲. الله / سنگی: اله.
۳. گویا مراد همان شیخ فضل الله مازندرانی حائری (ف: ۱۳۴۴ هـ ق) باشد که گزارشی از احوال وی را توان دید در: طبقات اعلام الشيعة (نقباء البشر)، ۳۶/۵.
۴. اعلام / سنگی: اعلام.
۵. همانا، مقصود، «سید محمد حسن بن سید عبدالله رضوی کشمیری» (ف: ۱۳۲۸ هـ ق)، عالم بزرگ و فقیه جلیل و پارسا و پرهیزگار کربلاست. درباره او، نگر: نقباء البشر، ۴۰۸/۱ و ۴۰۹؛ و: مرآة الشرق، ۵۱۷/۱.
۶. این عالم جلیل و پارسای نامی (ف: ۱۳۵۳ هـ ق)، پدر خطیب آوازه‌مند کربلا، شیخ مهدی مازندرانی (صاحب دو کتاب زبانزد معالی السیّطین و الکوکب الدرّی)، است. درباره او، نگر: نقباء البشر، ۱۲۴۹/۳ و ۱۲۵۰.
۷. این «کمانک»ها افزوده ماست، و در متن چاپ سنگی، کمانکی نیست؛ لیک پیداست که عباراتی که مابین دو کمانک نهادیم از خود ملا محمدتقی هروی نیست و از محرّر اوست؛ از این رو، آن‌ها را میان دو کمانک نهادیم.
۸. علائم / سنگی: علمائهم.
۹. حسنی / در سنگی، یکی دو حرف آغازین به واسطه ریختگی بروشنی خوانده نمی‌شود. به حدس و قیاس ضبط شد.
۱۰. حق / سنگی: حق.
۱۱. حسنی / باز به واسطه ریختگی سنگی، یکی دو حرف نخست بروشنی خوانده نمی‌شود.
۱۲. ابی عبدالله / سنگی: ابی عبدالله.
۱۳. الفداء / سنگی: الفداء.